

تقاضا، عرضه وجود داشت. «دا» قابلیت‌ها و تأثیرگذاری بیشتری داشت و من مقایسه نمی‌کنم، ولی حداقل یک دهم دا تبلیغ شود.

من ۵ سال برای این کار دویدم و در مورد طراحی جلد، نامه نوشتم و گفتم که من این جلد را دوست نداشتم. وقتی برای اولین بار روی جلد را دیدم جا خوردم، انتظار چیزی دیگری داشتم. اوایل چاپ وقتی به نمایشگاه می‌رفتم از دور تماشا می‌کردم با وجود این که کتاب رو بود، ولی کسی توقف نمی‌کرد و گذر می‌کردند، تأثیر طرح جلد کتاب این طور بود.

اواخر در انتشارات به من کم محلی می‌شد و من را می‌راندند. این شد که دیگر عطای کار را به لقایش بخشیدم و با خودم گفتم دیگر پیگیری نمی‌کنم. اسم صد شهید در این کتاب آمده و خدا ناظر است. اگر قسمت باشد اتفاقاتی می‌افتد و خدا می‌داند که چه بکند. امروز هم علی‌رغم این که تبلیغ چندانی وجود ندارد و فروش کتاب ارگانی نبوده، ولی کتاب به چاپ پنجم رسیده است.

من حتی به بیت رهبری نامه دادم. ناراحت نیستیم که چرا این کتاب تقریب نشده، بلکه می‌گویم تقریب باعث می‌شود تمایل به آن کتاب‌ها بیشتر شود. من تنها سنگ کتاب خودم را به سینه نمی‌زنم. ما آثار مهم دیگری نیز داریم. افرادی زمان گذاشته اند و چالش‌هایی رخ داده، نتیجه این همه تلاش نباید خاک خوردن کتاب و نرسیدن به دست مخاطب باشد! **خانم ساسانی خواه:** سیاست انتشارات دخیل است اما مسأله مهم دیگر در این رابطه کم کاری فعالین فرهنگی ما است. چرا معلمین پرورشی که در مدرسه مسئولیت دارند برای تبلیغ و معرفی کتب دفاع مقدسی کار نمی‌کنند؟! فعالین فرهنگی کم کار هستند. مشکل بزرگ دیگر این است که کتب ما وارد فضای دانشگاهی نمی‌شوند. بسیاری مسأله را حکومتی می‌بینند و برخی از اساتید نسبت به معرفی این کتاب‌ها زاویه دارند، اما من حتی ندیده‌ام اساتید هم سو و موافق هم، این کتاب‌ها را معرفی یا حتی نقد کنند!

یک خانم استاد دانشگاه که در حوزه روایت زنانه در جنگ کار می‌کرد، کتاب را اتفاقی از طریق جست و جوی گوگل پیدا کرده بود. با من تماس گرفت و صحبت کردیم. ایشان به من گفت من فکت‌های زیادی از این اثر استخراج کردم در حالیکه درباره فلان کتاب معروف این طور نبود. استفاده از اثر نیز به مدل نیاز بر می‌گردد. ایشان نوشته‌های ما را مقایسه می‌کردند و من از ایشان شنیدم که گفتند: «تعجب می‌کنم چرا این کتاب به درستی معرفی نشده است»

بیرون می‌آید و شاید نخواهد در مراحل اول آن احساسات را بیان کند. من اسم این روند را فرآیند اعتمادسازی می‌گذارم. این فرایند لایه لایه است و زمان می‌برد. به نظر من اولین پایه کتاب خاطره‌نویسی، مصاحبه خوب است. این مصاحبه‌ها تا آخرین لحظات بستن کار ادامه دارد.

باور مخاطب از گفته‌های راوی حتی در کتابی که تأکید می‌شود تاریخ شفاهی و مستند است، گاهی چنان سخت می‌شود که حتی در مورد کتاب «دا» از عنوان «رمان» استفاده می‌شود و این بیان نقش نویسنده را پررنگ می‌کند.

آیا تمام جزئیاتی که در این کتاب می‌بینیم به طور تمام و کمال از حافظه خانم فرهادی برآمده است؟

خانم ساسانی خواه: من حدود ۱۰ سال است در حوزه تاریخ شفاهی کار می‌کنم. در مورد یک خاطره برای رسیدن به حس راوی پرسشگری دارم، ولی به مرور به این نتیجه رسیدم که وقتی یک خاطره را چند بار می‌پرسید بار اول آن چیزی که به ذهن‌شان می‌رسد بیان می‌شود شاید چون سؤال برایشان غیر منتظره است. اما در دفعات بعد این سؤال برایشان آشنا است و باز اطلاعات بیشتری می‌دهند.

پرسش دوباره باعث می‌شود ذهن راوی در آرشپوش جست و جو کند و خاطره با جزئیات بیشتری به ذهن او می‌آید. در مورد کتاب «دا» با توجه به شناختی که از خانم حسینی دارم، وقتی نویسنده ۶ سال وقت می‌گذارد، یعنی راوی را حسابی خسته می‌کند تا به آن جزئیاتی که می‌خواهد برسد. آن راوی آن قدر روی موضوع فکر می‌کند که جزئیات را می‌گوید.

آیا با پیشنهاد ساخت فیلمی براساس خاطراتتان روبه‌رو شدید؟

خانم فرهادی: هنوز کتاب چاپ نشده بود که آقای بهرام بهرامیان از حوزه سینما تمایل نشان داد ولی به من گفتند خودتان نمی‌توانید با حوزه هنری صحبت کنید آنها باید با ما تماس بگیرند ولی وقتی متوجه شدند هیچ اهمیتی از هیچ‌سو حتی برای تبلیغ اثر وجود ندارد، منصرف شد. سینماگر وقتی می‌بیند متولیان کار، چه دفتر ادبیات و چه انتشارات کنار کشیده‌اند و کار خاصی نمی‌کنند، منصرف می‌شود.

اتفاقاتی در کتاب وجود دارد که قابلیت تبدیل شدن به فیلم کوتاه را دارد. ولی برای من مشخص نیست که سیاست انتشارات چیست و چرا این آثار مهجور هستند؟ فقط چاپ این آثار مهم نیست و باید حمایت شوند. حداقل برای هزینه‌هایی که شده دل بسوزانند.

سیاست در مورد کتاب «دا» بسیار متفاوت بود. حتی بدون



آژه ساسانی خواه، نویسنده «چراغ‌های روشن شهر» نشستیم

کتاب‌ترین دختر خرمشهر

مجدد آزاد



تا جایی که من

اطلاع دارم خانم

فرهادی کم سن

و سال‌ترین دختر

خرمشهر است

که شهر را ترک

نکرد تا جایی

که اجبار اعمال

می‌شود و ایشان

را به زور از شهر

خارج می‌کنند.

خاطرات دختر

نوجوان حاضر در

نبرد خرمشهر که

کتاب‌اش چاپ

شده است

دورانی منتشر شد که از آثاری با چنان حجم بالایی استقبال می‌شد، ولی امروز مخاطب به شدت بی‌حوصله است و می‌خواهد به سرعت به اصل مطلب برسد. امروز باید مغز کلام را ارائه کرد و مطول نویسی نداشته باشیم. اما درباره این اثر امروز اگر به عقب برگردم راضی‌ام و باز همان مسیر را تکرار می‌کنم.

سهم نویسنده در این روایت، نه به معنای استفاده از تخیل بلکه به معنی برداشت شخصی او از مکان و زمان چگونه است؟

خانم ساسانی خواه: به هیچ عنوان تخیل در کار نیست، چون برای من مهم است که اصالت مستند در چنین کارهایی حفظ شود. وقتی کتاب از منظر ادبیات داستانی نوشته می‌شود، شما به جای راوی تصمیم می‌گیرید و اتفاق و حال او را تصویر می‌کنید، اما در کار مستند نمی‌توانیم چنین برخوردی داشته باشیم.

یکی از نقاط سخت در کار من و راوی، بیان احساس راوی روی حوادث است. در جایی کلمه به کلمه پیش می‌رویم. گاهی برای یک موضوع یک بار مصاحبه می‌گرفتم ولی در جاهایی راوی عصبی می‌شد و می‌گفت چند بار یک سؤال را می‌پرسی؟ در مقطع مصاحبه، نویسنده و مصاحبه‌گر باید سنگ زیرین آسیاب باشد چون او می‌خواهد چیزی را از این مطلب استخراج کند که توضیح دادن اش برای راوی سخت است. راوی از تکرار مداوم یک ماجرا خسته است ولی آن موضوع برای من نویسنده معلوم نشده و به آنچه باید نرسیده‌ام.

فرآیند اعتمادسازی و رهاسازی راوی معمولاً

در مرحله پایانی کار شکل می‌گیرد و در مصاحبه‌های ابتدایی کلی‌گویی می‌شود. گفت‌وگوهای ما نزدیک به چهار سال طول کشید. راوی در ابتدا کلی‌گویی می‌کند، ولی هر چه به روزهای پایانی نزدیک می‌شویم و مصاحبه‌گر به نویسنده تبدیل می‌شود، راوی خود را رها می‌کند و آن چه را که نمی‌گفتند، روایت می‌کنند.

راوی در ابتدای کار نمی‌خواهد برخی مسائل را رو کند. مسائلی از بافت وجودی راوی



نمی‌خواستیم شبهه‌ای ایجاد کنیم



آیا خانم ساسانی خواه لحظاتی روی اعصاب بود؟

خانم فرهادی: ایشان زحمات زیادی کشیدند و من همه جا گفته‌ام ولی باز هم فکر می‌کنم می‌شد بیشتر گفت و اگر هنرنمایی ایشان بیشتر بود من می‌توانستم به جزئیات بیشتری ورود کنم. نظر من راجع به خانم حسینی نویسنده کتاب دا این بود که ایشان می‌تواند مو را از ماست بیرون بکشد. وارد جزئیات می‌شود و بر راوی نفوذ می‌کند تا آنچه را که نمی‌خواهد بگوید نیز بیان کند. دوست داشتم ایشان این کار را انجام بدهند.

راوی کتاب دا خانم حسینی انسانی بسیار باهوش است و من از خود ایشان شنیده‌ام که در کودکی پدر ایشان تکلیف می‌کرد وقتی به مهمانی می‌روند رنگ درها در فاصله یک کیلومتری مبدأ تا مقصد را بگویند یا تیرهای

برق را بشمارند. ایشان حافظه خوبی دارند و نباید با خودمان مقایسه‌اش کنیم. توانمندی ایشان آن طور بود. برخی از جزئیات وقایع در ذهن من به فراموشی سپرده شده بود که آن موارد می‌توانست کتاب را جالب‌تر کند. نمی‌توانستم برخی وقایع را بیاورم چون حس می‌کردم کمرنگ هستم و نباید بگویم. راوی «دا» بعد از خواندن کتاب با من تماس گرفت و شاک می‌گفت ما اتفاقات مشترک زیادی داشتیم، چرا نگفتی؟ ولی آن خاطرات خاص من نبود و برایم کمرنگ شده بود و نمی‌خواستیم چیزی در کتاب بیاورم که شبهه‌ای ایجاد کند.

از این ناراحت‌م که ای کاش این اتفاقات زودتر رخ می‌داد و در اوایل ۷۰ روایت می‌کردم تا خاطرات بیشتری به ذهنم می‌رسید. دچار روزمرگی شدن و چالش‌های زندگی جایگزین برخی از خاطرات می‌شود، هر چند که بهترین خاطرات من، خاطرات دوران جنگ است. جنگ شوم است ولی آنچه می‌دیدیم آدم‌هایی خالص و خدایی بودند که ارزش‌ها برایشان قابل احترام بود و در زندگی پیاده می‌کردند.